

چیزی به غیر از این پیش شما گفته‌اند دروغ است. ضمن اینکه صدقیانی، ملکشاهی و حاجیان وقتی فهمیدند که مقامات شوروی ما را برنمی گردانند بیش از حد ناراحت شدند. آن دو می گفتند هر چه به حسین جون (صدقیانی) می گوییم کار خراب است می گوید من درستش می کنم. حالا اینطوری گرفتار شده‌ایم. آقای ملکشاهی معتقد بود که خوب است پول می فرستادند و ما به خرج آنها آنقدر اینجا می ماندیم تا پول از تهران بفرستند. حاجیان هم ککش نمی گزید. فقط این صدقیانی بود که مدام حرص می خورد تا آنجا که حقیقتاً دلم برایش سوخت و با بچه‌ها قرار گذاشتم یکی پنجاه روبل اهدایی فدراسیون شوروی را روی هم بگذاریم و بلیت مراجعت به ایران را تهیه نماییم چرا که اگر از شوروی خارج می شدیم محال بود بتوانیم به راحتی بازگردیم. مگر اینکه پول به دلار می فرستادند و این کار نیز به سادگی میسر نبود. بله این کار خلاف را هم بنده کرده‌ام که اگر نمی بایست می کردم معذرت می خواهم. در غیر این صورت صدقیانی از غصه دق می کرد. کما اینکه چند مرتبه از شدت ناراحتی از حاجیان و سوچ تا پای سکنه رفت و چند روزی بستری شد حالا اگر چیز دیگری به عرض شما آقای مبشر رسانده‌اند دروغ دروغ است.»

حسین فکری در زمان ریاست آتابای و دیده‌بان بر فدراسیون فوتبال ایران نیز به همکاری دعوت شد اما ۲۴ ساعت بعد استعفا داد. او دلایل استعفای خود را در مطبوعات چنین بیان داشت: از همان لحظه نخست علیه من شروع کردند به اعلامیه دادن و چند تن شناخته شده راه افتادند تا ذهن مقامات فدراسیون فوتبال را نسبت به من روشن کنند! من واقعاً حیغم آمد جوانی که دو روز است با این شور و اشتیاق تصدی فدراسیون را در اختیار گرفته به خاطر حفظ من، وارد جهنم اختلافات شود. رفتم پیش آقای آتابای و به ایشان گفتم: اجازه بدهید

راه به دست می آوردم مربیگری تیم ملی را انتخاب کردم و مدیریت باشگاه تهران جوان را به آقای عباس زرگر یکی از فوتبالیست‌های قدیمی که مورد احترام همگان نیز هست واگذار نمودم و رفتم. بدین شکل بود که سیاست باشگاه تهران جوان در ورزش، با کار من در تیم ملی از هم جدا شد. ایشان رفتند دنبال کار باشگاه تهران جوان و من هم به دنبال زندگی خود. حال اگر مطلبی در بولتن باشگاه تهران جوان چاپ شده که به گروهی برخورده و ناراحت شده‌اند ایشان باید علت آن را در گفتار و رفتار خود نسبت به آن باشگاه جست‌وجو کنند نه من حقیر که همیشه سعی داشته‌ام احترام پیشکسوتی همگان را رعایت کنم. من با اینکه همه اختیارات را به یک نفر تفویض کنند سخت مخالفم. البته منظورم آقای سوچ نیست. هر کسی که می خواهد باشد و به همین پایه طی چهار پنج سال مربیگری‌ام با وجودی که بارها به من پیشنهاد شده که با اختیارات تام نفرات تیم ملی را انتخاب کنم ایستادگی کردم و این کار را به این روش به عهده نگرفتم چون عقیده دارم در شرایطی که نه مسابقه‌ای هست و نه تشکیلات منسجمی و نه ما با شهرستان‌ها در تماس هستیم صلاح نیست که یک نفر بی جهت و بدون استفاده از امکانات موجود و نظریات دیگر، خود را به نوعی لوس کند و بگوید این نظریات صحیح است و دیگران حقی ندارند اظهار عقیده کنند. به جز این، رفتار فدراسیون فوتبال در باب واگذاری اختیارات تام به یک نفر، در حالی که هیأت انتخاب کننده‌ای وجود دارد و بدون اینکه آن را قبلاً منحل اعلام کند نیز غیر قانونی است. پسندیده بود که فدراسیون فوتبال تعجیل نمی کرد و شیوه جدیدی را به وجود نمی آورد و حسن بی اعتمادی و ناامنی را به من مری تیم ملی دیکته نمی کرد و بدون اینکه با هیأت انتخاب‌کننده صحبت و یا آنها را عزل کند بی هیچ منطقی دست به کودتا نمی زد و با صادر نمودن یک اعلامیه، شرایطی را به وجود نمی آورد که وقتی یک محصل دبیرستانی دلیل آن را از من بپرسد جوابی



نصرت بزرگ بر پا کرده بودند و بزرگان محل اسپند بر آتش ریختند. سپس میدان ژاله را دور زدند و مقابل باشگاه دارایی، مسیر کاروان به پایان رسید. از این پس هجوم هواداران آغاز شد و هر گروه یکی از قهرمانان را بر دوش کشیدند و به محله خود بردند. بچه‌های چهارصد دستگاه برای حسن حبیبی و منصور امیر آصفی طاق نصرت بسته بودند و بچه‌های خیابان نصر برای نادر لطیفی چند گوسفند قربانی کردند. خیابان عین‌الدوله تماماً چراغانی بود و برای فکری مربی تیم گوسفند قربانی کردند و او را تا محله بر دوش کشیدند و در حیاط منزلش قح‌های شربت ساختند. هر گوشه شهر غوغا و جشنی برپا بود و تا سحرگاه ادامه داشت.»

دو سال بعد از این شادی همگانی اما تفرقه آغاز شد و پروسه برکناری آقا فکری از تیم ملی کلید خورد. روز شانزدهم مهرماه ۱۳۴۵ دو ماه مانده به آغاز بازی‌های آسیایی بانکوک ۱۹۶۶ یک تیتزر بزرگ در روی جلد کیهان ورزشی می درخشید و حاکی از آن بود که مربی مجار، فوتبالیست‌های نامزد شرکت در بازی‌های آسیایی را با اختیار تام انتخاب کرد. در شرح مطلب نوشته شده بود: «سوچ مربی مجاری با نظر فدراسیون نام ۲۵ بازیکن نامزد ورود به تیم ملی را اعلام نموده تا نهایتاً شانزده بازیکن نهایی برگزیده شوند و حسین فکری با حفظ سمت خود در تمرینات حضور خواهد داشت.» حسین فکری که احساس می کرد دور خورده است در پاسخ به این تصمیم فدراسیون طی مصاحبه‌ای با کیهان ورزشی شماره ۲۳ مهرماه ۱۳۴۵ دلایل برکناری خود را چنین عنوان کرد: بعد از مراجعت از شوروی به علت گرفتاری زیاد، تنها یک مرتبه افتخار دیدار آقای حسین مبشر (رئیس فدراسیون فوتبال ایران) را در راهروهای کاخ ورزش به همراه آقای صدقیانی داشتم. ضمن عذرخواهی از قصور، خدمت‌شان عرض کردم خوب بود آقای صدقیانی در نوشته‌های‌شان قدری جانب عدالت را رعایت می‌کردند تا قهرمانان پس از یک مسافرت طولانی اینچنین از نظر روحی کسل نمی شدند.

در این میان آقای مبشر که دید آقای صدقیانی برای سؤال من جواب روشنی ندارند گفت: زمان آزادی است و هر که هر چه می خواهد بگوید و بنویسد. بگذار همه مردم بدانند که ما در چه شرایطی زندگی می‌کنیم و توقع مردم کمتر شود که اگر چنانچه در بانکوک (بازی‌های آسیایی ۱۹۶۶) باختیم کسی معترض نباشد.

اما من چون جواب قانع‌کننده‌ای ندیده بودم دوباره تکرار کردم پس شما این اجازه را به همه اعضای فدراسیون و مربیان داده‌اید که نواقص و معایب کار را بازگو کنند؟ در پاسخ گفت: البته. شما هم آزادید هر چه می‌خواهید بگویید و بنویسید. اگر خوانندگان عزیز کیهان ورزشی فراموش نکرده باشند عده‌ای از باشگاه‌ها معترض بودند که من چون مدیر یک باشگاه هستم، نمی‌توانم مربی تیم ملی فوتبال باشم. سپس این اعتراض‌ها بالا گرفت تا آنجا که به من تکلیف کردند یا مربی تیم ملی باشم یا مدیر باشگاه تهران جوان. من روی خصوصیات و نیز حقوقی که از این

ضعیف‌تر بود ولی این تیم با فعالیت و حرارت زیادی که ابراز داشته توانسته است خود را از ردیف تیم‌های درجه دوم بیرون آورده و آنقدر مرتب و خوب بازی کند که به پای مسابقه نهایی تیم‌های درجه اول برسد. بازی نهایی این تیم نشان داد که افراد آن چقدر به بازی فوتبال و زحمات مربی خود ارزش قائل می‌شوند و حقیقتاً در خور مقامی هستند که به دست آورده‌اند.» روز ۳۰ بهمن ماه ۱۳۲۹ وقتی که نایب رئیس کمیته ملی المپیک اسامی بازیکنان تیم ملی ایران برای اعزام به بازی‌های آسیایی دهلی‌نو ۱۹۵۱ را خواند نام حسین فکری نیز در میان شانزده چهره برگزیده فوتبال ایران و در پست بک‌ها بود. او بعد از خداحافظی از ورزش در دهه سی، به عنوان دبیر کانون باشگاه‌ها انتخاب شد. همان کانونی که باندی علیه خسروانی مالک باشگاه تاج راه انداخت.

بعد از شکست فاجعه‌بار تیم ملی فوتبال ایران به رهبری ژوزف مساروش مجاری که با دو شکست پرگل ۵-۰ صفر از کره جنوبی و ۴-۰ صفر از رژیم اشغالگر در بازی‌های آسیایی ۱۹۵۸ از گروهش حذف و بدترین نتایج تاریخ فوتبال ایران را کسب کرده بود حسین سرودی رئیس وقت فدراسیون فوتبال ایران که خود او نیز در باند «دارایی و تهران جوان علیه تاج» بود را بر آن داشت که حسین فکری را با هدف جوانگرایی به مربیگری تیم ملی ایران بگمارد.

فکری در سال ۱۳۴۱ هدایت تیم ملی را به دست گرفت و در اولین قدم، سیستم MW این تیم را تبدیل به ۲-۴ کرد. تیم درخشان فکری در مقدماتی المپیک توکیو هنگامی که هندوستان پرادعا را در دو دیدار رفت و برگشت با مجموع شش گل زده و پاکستان و عراق چغیر را با ۲ گل زده شکست داد و از سد سریلانکا و لبنان نیز گذشته و به توکیو راه یافت، تبدیل به محبوب‌ترین تیم آن دوران شد. باید آخرین بازی این تیم در روز ۳۰ خرداد ۱۳۴۳ و در اوج گرما و هوای دم کرده کلکته را در ساعت یک و نیم ظهر به یاد آوری که آقا فکری برای جلوگیری از گرم‌زدگی بازیکنان، تیمش را با لباس یکدست سپید به میدان فرستاد و نادر لطیفی را مأمور مهار کاپیتان هند به عنوان محور حملات هند کرد. تیمی که هندوستان را با سه گل شکست داد و از دشوارترین مانع در راه صعود به المپیک ۱۹۶۴ گذشت اکنون با استقبال هزاران ایرانی در فرودگاه مهرآباد مواجه شده بود که ستاره‌های خود را قلم‌دوش کرده و با افتخار تا در خانه‌شان می‌رساندند. شعاری که آن شب مردم تهران برای صعود تیم به المپیک می‌دادند یک عمر در خاطرات ورزشکاران ایرانی ماند «فکری سرت سلامت، ایران پیروز درآمد»، آن روز مردم تهران آقا فکری را نیز از میدان ژاله تا در منزلش بر دوش گرفتند. همسر آقا فکری همان روز بازگشت تیم از هندوستان، فارغ شد که ثمره آن یک دوقلو دلپذیر بود و اسم‌شان با الهام از شعار ایران پیروز درآمد، ایران و پیروز گذاشته شد. کیهان ورزشی در شماره ۱۳ تیرماه ۱۳۴۳ خود درباره این استقبال نوشت: «کاروان ابتدا به سوی باشگاه تهران جوان رفت چراکه جلوی باشگاه تهران جوان یک طاق

عکسهای مربوط به مسابقه فوتبال شوروی و دارائی



بازیکنان
دسته
دارائی
تهران

در همان سازمان پرسپولیس خدمت کنم و هر گاه به خدمت من در فدراسیون نیاز افتاد به طور افتخاری و با تمام وجود در اختیار شما خواهم بود. من به ایشان خاطر جمعی دادم که وجود من را در رأس تیم‌های ملی را یک نفر نمی‌تواند تحمل کند و همین یک نفر برای خرد کردن اعصاب شما و فوتبال کافی است و این اطمینان را به ایشان دادم که خدمت من در سازمان پرسپولیس، خدمت به فدراسیون فوتبال هم می‌تواند باشد و رئیس فدراسیون از من تشکر کرد و صورت مرا بوسید. بوسید و باور کرد.

اگر از آلمانوفیل‌ها و روسوفیل‌ها و انگلیسوفیل‌های دهه بیست صرف‌نظر کنیم که تهران را روی سرشان برداشته بودند و در خیابان نادری، مشّت در هوا مرده باد - زنده باد به نفع آلمان و روس و انگلیس می‌گفتند داستان چپ‌های سنتی نسل‌های اولیه ورزش ایران، از اسرارآمیزترین مقاطع تاریخ ورزش است. چپ‌هایی که دور آقا ذری نویسنده خطیر کیهان ورزشی جمع شده بودند و بعدها جملگی از مخالفان حزب توده و راهی که در جوانی به دنبالش رفته بودند شدند. هسته مرکزی چنین جمعی که مخالفت با باشگاه تاج، سرلوحه‌شان بود زوج مهدی دژی و حسین فکری بودند که از قضا دستی هم به قلم داشتند و اهل تفکر و ژورنال بودند. زوجی که پروژه شهیدسازی‌شان از غلامرضا تختی ولوله‌ای در جامعه انداخت. آنها بعد از تختی، کاپیتان تیم ملی فوتبال ایران در دهه پنجاه را هم در باند خود داشتند که تحت پوشش بازیکن ملی در سفرهای تیم ملی به خارج از کشور، از بردن و آوردن اعلامیه و کتاب جلد سفید و بولتن محرمانه هم ایایی نداشت. با این همه البته مردمداری آقا فکری کم چیزی نبود. مردی که در ۱۶ سالگی کلپو راه انداخته بود. آن هم در زمانه‌ای که تلاش‌های مدنی در پوشش باشگاه‌داری، ایجاد کلنی، تأسیس کلپو ورزشی تفریحی و مجله‌داری، جایگزینی خوبی برای فعالیت‌های سیاسی بود. ذری و فکری سال‌ها با پا به پای هم پیش رفتند و اگرچه بارها پیش آمد که سر از قزل قلعه در آورند اما با اعتقاد به اینکه مرد تف خود را لیس نمی‌زند به راه خود ادامه دادند. گرچه هر دو در یک ندامت از حزب متبوع خود از دنیا گریختند.

قانع‌کننده برای آن نداشته باشم. پس این حرف‌ها چیست؟ اگر کلاه شرعی است پس مردم را چرا معطل کرده‌ایم؟ اگر مربی قبلی بد عمل کرده یا اشتباهی مرتکب شده پس چرا پشت سر هم تشکر و امتنان کرده‌اید؟

پس با دلایل بالا نمی‌توان قبول کرد که سوچ مربی مستقل و بااراده‌ای است و سپردن تیم مملکت، تنها به دست او صحیح نیست. مگر اینکه قبول داشته باشیم فکری در این مسافرت قصوری کرده و چیزی گفته که بعداً آن سخن را رندان، بزرگ کرده‌اند و به مبشر تحویل داده‌اند. آن وقت جناب مبشر هم برای مبارزه با فکری و کوبیدن او - طی اعلامیه‌ای - بدون اینکه هیأت انتخاب‌کننده را معزول بدارد اختیارات تام را تفویض و بنده را خلع نمودند. حالا اگر بنده را خلع می‌نمودند باز بد نبود که در پرتو توجهات ایشان ما نفسی به راحتی بکشیم اما ابلاغ نمودند که هفته‌ای سه روز بر سر تمرینات نیز حاضر شویم. همه می‌دانند که لیست موجود (تیم ملی) چندان چیز عجیب و غریبی نیست چرا که باز همان آقایان دعوت شده‌اند و تنها چهار تن خط خورده‌اند. ظاهراً دو تن برای مندرجات در بولتن باشگاه تهران جوان و دو تن نیز برای رد گم کنی.

دوم اینکه تنها سخنی که ما در سفر به شوروی زدیم و یک خرده بودار به نظر می‌رسید این بود که به آقای حاجیان (خزانهدار فدراسیون) گفتم: «آقاجون مگر مبشر جلوی من به تو نگفت که هر چه آقای صدقیانی گفت انجام بده؟ چرا بچه‌ها را ناراحت می‌کنی؟ چرا هزینه تلگراف‌شان را پرداخت نمی‌کنی تا صدقیانی مدام پیش من شکایت کند؟ ایشان هم گفت مبشر خودش تا الان کلی پول به من بدهکار است. من به او گفتم مگر پانزده هزار تومان پول برای این مسافرت به تو نداده‌اند؟ از آن پول‌ها بده و او در پاسخ گفت خدا پدرت را بیامزد، پنج هزار تومان به هتل کمودور دادیم، لباس دوختیم و الاصلاحه بار دیگر گفتم بچه‌ها می‌گویند به آقای حاجیان پیشنهاد کن اگر روبل کم دارد ما حاضریم هر کدام ده بیست روبل از پول توجیبی خود بدهیم و او در تهران به ما ریال بپردازد اما حاجیان سر اختلاف قیمت روبل و ریال، قبول نکرد. ولی وقتی بچه‌ها دیدند که خودش با روبل جیبش، مخارج را می‌پردازد اعتراض کردند که چرا مخارج ما را نمی‌پردازد در صورتی که روبل‌های او هم خرد شده از بانک نیست! باور کنید اگر

